شهید قاسم سلیمانی | شهید ابومهدی المهندس | شهید مصطفی چمران | شهید ادواردو آنیلی | شهید حسن شاطری | شهید حسن طهرانی مقدم | شهید حسین همدانی | شهید محسن فخری‌زاده | شهید صیاد شیرازی | شهید محسن حججی | شهید سیدمحمدباقر حکیم | شهید عماد مغنیه | شیخ ابراهیم زکزاکی | دکتر رمضان عبدالله | سردار ابراهیم محمدزاده | سیدحسن نصرالله

خانواده مداح با تقدیم سه شهید و افتخارِ نشانِ جانبازی بر گردنِ سه پسر دیگر خانواده، هر آنچه داشتند را نثار اعتلای کلمه الله و دفاع از خاک پاک میهن اسلامی و پاسداری از آرمان‌های انقلاب اسلامی نموده‌اند. این خانواده هنوز هم که هنوز است در راه ترویج و تبیین ارزش‌های اسلامی و انقلابی ثابت‌قدم هستند و با برپایی حسینیه‌ای در یکی از طبقات منزل‌شان همچنان در عرصه خدمت به اسلام، قرآن، مکتب معصومین(ع)، انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران پیشتاز و افتخارآفرین هستند.
شهیدان مهدی و عبدالله و محمدصادق مداح، نخبگان قرآنی و شهدای خانواده مداح هستند که آشنایی با ظاهر و باطنِ کلام‌الله مجید و عمل به آیات الهی در سخت‌ترین میدان یعنی عرصهِ جهاد فی سبیل‌الله را برگزیدند و از زندگی و عروجِ قرآنی برخوردار بوده و سرانجام به مقام «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ‌الله أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» نایل گردیدند.
در این گزارش عرضِ ارادتی می‌نماییم به این سه شهیدِ گرانقدرِ قرآنی از خانواده مداح.

کامران پورعباس

یادی از شهدای خانواده مداح

شهدای نخبه قرآنی و دانش‌آموختگان مکتب وحی

بهشت در همین حوالی است

کتابِ «بهشت در همین حوالی است» که درباره زندگینامه شهدای خانواده مداح است، در سال ۱۳۹۷ از سوی مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت منتشر شد و در سال ۱۳۹۹ به چاپ دوم رسید.

این کتاب، جلد هشتم از مجموعه «شهدا زنده‌اند» است. هدف انتشارات قدرولایت از ارائه این مجموعه کتاب‌ها علاوه‌بر زنده نگه‌داشتن یاد و راه شهدا، الگوسازی از اخلاق و ایمان و رفتار و فداکاری‌های شهیدان است تا فرهنگ مقاومت، شهادت و ایثار و خوبی‌ها در جامعه اسلامی، زنده و بالنده بماند.

در کتابِ بهشت در همین حوالی است، از زبان پدر و مادر، برادران و خواهران، خویشاوندان، دوستان و همرزمان شهیدان، با رفتار و اخلاق شهیدان مهدی، عبدالله و محمدصادق مداح آشنا می‌شویم.

در این کتاب وقایع متعددی از هشت سال دفاع مقدس و عملیات‌ها با جزئیات فراوان از آغاز تا پایان جنگ تحمیلی و شرایط پذیرش قطعنامه ۵۹۸ ذکر شده است.

خانم سعیده اصلاحی شاعر شهدایی و آیینی و عاشورایی و مؤلف با بیش از ۶۰ کتاب منتشر شده و کتاب‌های متعدد در دست انتشار در حوزه کودک و نوجوان و بزرگسال و مقالات فراوان در مجلات علمی و آموزشی کشور است. سَبکِ ادبیِ بسیار زیبا و وزین و آرایه‌های ادبیِ فوق‌العاده این شاعرِ و نویسنده شهدایی در کتاب چشمگیر و روحنواز است و شور و طراوت مضاعفی به کتاب بخشیده است.

بخش غالبِ مطالب این گزارش برگرفته شده از کتاب بهشت در همین حوالی است، است و در کنار آن برخی مطالب تکمیلی از منابع معتبر اخذ شده است.

پرورش یافتن در خانواده‌ای هیئتی و دین باور

در همسایگی مسجد بزرگ قنات آباد در خیابان مولوی در تهران، خانه‌ای بود پر از صفا و مهر که به پرتو بی‌افول کلام‌الله مجید منور بود.

در این خانه حاج حسن مداح به همراه همسر متدینه و مؤمنه‌اش به پرورش آفتابگردان‌هایی مشغول بودند که در سایه آیات الهی قد می‌کشیدند و بزرگ می‌شدند.

حاج حسن انسانی پرجذبه، نیک اخلاق و هیئتی بود که با تأکید بر کسب روزی حلال، فرزندانی نیک فرجام را تربیت نمود. فرزندان رشیدی که از چشمه سار زلال قرآن، نور نوشیدند و به بالندگی رسیدند. آنان که با آموزش عمیق دین و درک صحیح مکتب اسلام توسط پدر و مادر، شبانه‌روز با کلام خدا مأنوس بودند و با اهتمام به آیات الهی و عمل به فرامین خالق یکتا، نمونه بارزی از یک انسان وارسته شدند.

«وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»(سوره نور، آیه ۵۲)

کسانی که از خدا و پیامبرش اطاعت کنند و از خدا بترسند و تقوا پیشه کنند، آنانند که کامیاب و رستگارند.

شهید مهدی مداح

شهید مهدی مداح در سال ۱۳۳۳ دیده به جهان گشود. مهدی در سال ۱۳۵۰ با تشکیل هیئت «قائمیه» فعالیت‌های سیاسی و مذهبی‌اش را آغاز نمود و تحت پوشش این هیئت به مبارزه علیه رژیم ستمشاهی پرداخت. وی اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های روشنگرانه امام‌خمینی(ره) را مخفیانه از قم به تهران منتقل نموده و پس از تکثیر به دست انقلابیون می‌رسانید.

مهدی با علاقه‌ای عجیب به قرائت و حفظ کلام‌الله مجید می‌پرداخت و دائم‌الذکر بود و سعی داشت تمام کارهایش رنگ و صبغه الهی داشته باشد.

در خانه پیش نماز بچه‌ها بود تا نماز اول وقت و قرائت قرآن را به یک عادت پسندیده تبدیل کند.

هنگام مطالعه و قرائت قرآن، بعضی از مفاهیم جذاب هر صفحه را یادداشت می‌کرد و لای همان صفحه قرار می‌داد یا به خاطر می‌سپرد.

بوسیدن کف پای مادر و احترام فراوان به وی از عادات مهدی بود. وی مادر را به نهضت سوادآموزی فرستاد و با همان متانت و مهر، قرآن را آیه آیه به مادر آموخت.

تشویق‌ها، رسیدگی‌ها، صبر، حوصله و توجهات خاص مهدی باعث شد تا فرزندان کوچک‌تر خانواده نیز به قرآن رو بیاورند و نیک عاقبت شوند.

در اردیبهشت ۱۳۵۸، با تشکیل هسته اولیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شهید مهدی مداح نیز به این گروه مخلص پیوست و با همراهان زبده و تلاشگر خویش حاج عبدالله محمدزاده و شهید عبدالله مسگر داوطلبانه مشغول شناسایی افراد انقلابی و مبارزه با منافقین و منحرفین در بانه و کردستان شد.

شهید مهدی مداح و شهید عبدالله مسگر با سفر به مناطق مختلف کشور مثل شمال، غرب، جنوب و شرق، اقدام به تشکیل سپاه پاسداران در آن منطقه می‌نمودند. هر دو شهید در آزادسازی شهرستان پاوه و بانه از شر گروهک‌های ضدانقلاب نقش بسیار مهم و ارزنده‌ای ایفا نمودند.

در زمان ریاست جهوریِ بنی صدرِ خائن، این دو شهید مسئول تشکیل سپاه شیراز و رسیدگی به استان فارس شدند. در شیراز مراوده‌ای بسیار صمیمانه با شهید محراب آیت‌الله دستغیب داشتند و برای انجام مأموریت‌ها و انتخاب‌ها و انتصاب‌ها از ایشان نظرخواهی می‌نمودند.

مهدی در جنوب، دوست نزدیک و همرزم فرمانده سپاه خرمشهر شهید محمد جهان‌آرا و شهید ناصر کاظمی بود و مدت کوتاهی نیز فرماندهی سپاه بهبهان را بر عهده داشت. در همان روزها با دوست صمیمی و رزمنده‌اش شهید عبدالله مسگر در جنوب خرمشهر عهد بست که هر کدام زودتر به شهادت رسید، آن دیگری پیکرش را به تهران بازگرداند و خانواده‌اش تحویل دهد. در جریان آزادسازی خرمشهر، عبدالله به شهادت رسید و مهدی وی را شناسایی کرد و طبق عهدی که بسته بود، پیکرش را به تهران منتقل نمود و پس از چند روز، مهدی نیز به شهادت رسید.

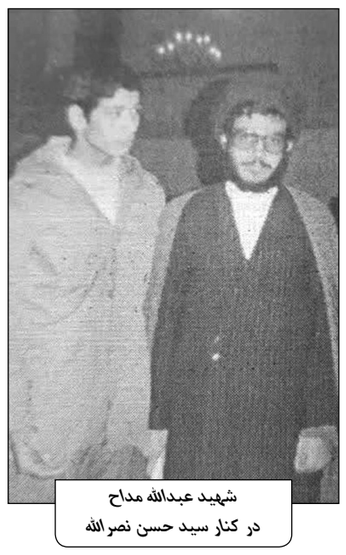
شهید عبدالله مداح
در کنار سید حسن نصرالله

بیست روز بیشتر از جنگ تحمیلی نگذشته بود که دشمن شهر سوسنگرد را تصرف کرد و مهدی هنگامی که شبانه مشغول حمل مهمات برای رزمندگان بود، در ۱۹ مهر ۱۳۵۹ به شهادت رسید.

عبدالله اولین شهید از ستاد مرکزی سپاه پاسداران و مهدی دومین شهید این ستاد بودند.

مهدی اسلام را به شکلی عمیق درک کرده بود به همین دلیل عاشق اتصال انقلاب اسلامی ایران به نهضت جهانی مهدی(عج) بود.

شهید عبدالله مداح

شهید عبدالله مداح از شاخص‌ترین شهدای قرآنی است که در کنار شهید سید رضا خدام حسینی و شهید انصاری و شهید میرزانژاد از قاریان برجسته شهید محسوب می‌شوند.

تجلی قرآن در حیات طیبه شهید عبدالله مداح بسیار مشهود بود.

پدر شهیدان مداح، مرثیه‌خوان هیئت بود و عبدالله از کودکی به همراهش در جلسات شبانه و هیئت‌های متعدد محل شرکت می‌نمود.

عبدالله از شش سالگی همراه پدر در جلسات روخوانی قرآن حضور می‌یافت و با تشویق‌های برادر بزرگ‌ترش مهدی، با علاقه‌ای بیش از پیش به حفظ و قرائت قرآن می‌پرداخت. پیش از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، عبدالله با وجود سن کم همراه برادرانش مهدی و جعفر و قاسم و محمدصادق در انتشار و توزیع اعلامیه‌های حضرت امام(ره) و شعارنویسی مشارکت می‌نمود. فرزندان خانواده مداح در راهپیمایی‌ها شرکت فعال داشتند. مشوق و هدایت کننده این مبارزات و مشارکت‌ها، مهدی مداح بود.

حضور مداوم و پیگیرِ عبدالله در جلسات حفظ و قرائت قرآن که توسط استاد بیوک محمدی و استاد مولایی و استاد حسین سبزعلی در مسجد بزرگ قنات‌آباد برگزار می‌شد، به سرعت از وی یک قاری خوش الحان و موفق ساخت. وی با عباس امام جمعه که بعدها با تأثیر دم مسیحاییِ عبدالله به یکی از قاریان برتر کشور تبدیل گردید، همسایه و همکلاسی بود و با هم در هیئت‌های هفتگی شرکت می‌کردند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عبدالله در کنار سایر اعضای خانواده به گسترش فعالیت‌های اسلامی و حضور شبانه‌روزی در مسجد روی آورد.

وی پس از دیپلم گرفتن، در سال ۱۳۵۸ وارد آموزش و پرورش شد و به عنوان مربی تربیتی و قرآنِ مدرسه شیخ‌العراقین بیات مشغول تدریس و فعالیت گردید.

عبدالله بسیار متواضع، شاد، فعال و متدین بود. در مدرسه و مسجد، هیئت‌هایی از کودکان و نوجوانان تشکیل داده بود و به آنان قرآن می‌آموخت و آنان را به نماز جمعه می‌برد و با تشکیل مجموعه‌های قرآنی مشغول تربیت نسلی صالح و مصلح بود.

زمانی که در کسوت یک معلم قرآن در مدرسه فعالیت می‌کرد، در فضائی شاد و با کمک دانش‌آموزانش، تئاترهای قرآنی را در مدرسه و مسجد تمرین و اجرا می‌کرد و رفتار روحیه بخش و بی‌نظیری داشت.

عبدالله زندگی قرآنی داشت و آیات کلام‌الله مجید را به سبک استاد مصطفی اسماعیل تلاوت می‌نمود.

از ته دل یاری‌رسان مردم بود و به خانواده‌های دانش‌آموزان بی‌بضاعت کمک می‌نمود.

در ابتدای هر نوروز با تشکیل هیئت شهدا، به خانواده شهیدان سرکشی و رسیدگی می‌کرد و با تقدیم هدیه، سعی داشت سبب دلگرمی و شادی آنان شود.

مسجد بزرگ قنات‌آباد، پایگاه فعالیت‌های قرآنی عبدالله بود. وی با خلق و خوی شاد و پرنشاط و تحمل بالا که با روحیات نوجوانان و کودکان بسیار سازگار است، دانش‌آموزان خاص و شلوغ مدرسه و محل را جذب و به سمت قرآن هدایت می‌کرد. به این ترتیب در آن سال‌ها شاگردانِ قرآن دوستِ بسیاری را تربیت نمود.

عبدالله ارادت ویژه‌ای به حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) داشت و همیشه ذکر یا زهرا(س) و یا حسین(ع) را زمزمه می‌نمود و گاهی از مادر تقاضای می‌نمود برایش روضه حضرت زهرا(س) بخوانند.

عبدالله که مثل سایر برادرانش ارادت ویژه‌ای به بنیان‌گذار انقلاب اسلامی داشت، با فرمان حضرت امام خمینی مبنی بر حضور در جبهه‌ها و دفاع از اسلام و ایران، در سال ۱۳۶۱ در حالی که ۱۷ سال بیشتر نداشت، به عنوان رزمنده بسیجی در عملیات فتح‌المبین شرکت کرد و چند ماه بعد از طرف سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برای انجام امور قرآنی و فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی به سوریه و لبنان اعزام گردید.

در ماه‌های آغازین جنگ تحمیلی، عبدالله در مسابقات بین‌المللی حفظ و قرائت قرآن که در مالزی برگزار می‌شد، مقام نخست را کسب کرد و به همراه سایر قاریان برجسته کشوری از طرف ریاست محترم جمهور آیت‌الله خامنه‌ای، توفیق زیارت خانه خدا را کسب نمود. وی در همان سفر، ابداع‌کننده و بنیان‌گذارِ سَبکِ جمع خوانی قرآن شد و سپس با تشکیلِ گروهی از قاریان قرآن شامل حسین سبزعلی، عباس امام جمعه، احد محمدی و جناب گرجی برای اولین بار در حسینیه ارشاد تهران و در مسابقات بین‌المللی حفظ و قرائت قرآن به اجرای این جمع خوانی پرداخت.

پس از شهادت عبدالله، این گروه قرآنی را به یادش «گروه شهید مداح» نامیدند.

پس از عملیات کربلای۴، عبدالله از سوی اداره اوقاف تهران مجدداً برای مسابقات بین‌المللی قرآن دعوت شد اما وی ترجیح داد به جای کسب مقام در دنیا، به فکر ارتقای مقام معنوی و عمل به آیات قرآن باشد.

عبدالله حضور در جبهه و ادای تکلیف شرعی و عمل به آیات نورانی الهی را برگزید.

عبدالله همراه برادرانش جعفر و محمدصادق و قاسم و دوست صمیمیِ دوران کودکی‌اش محمد صادق لو در جبهه عضو گردان حبیب از لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) بودند و در گروهان عباس ابن ابی‌شبیب شاکری خدمت می‌کردند.

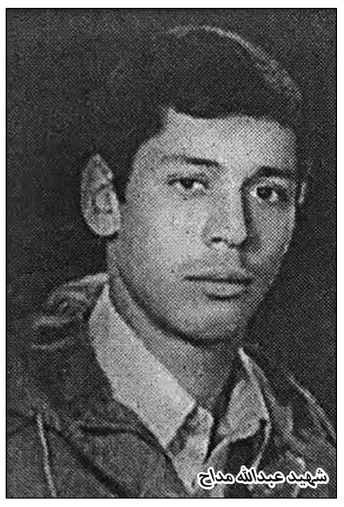
شهید عبدالله مداح

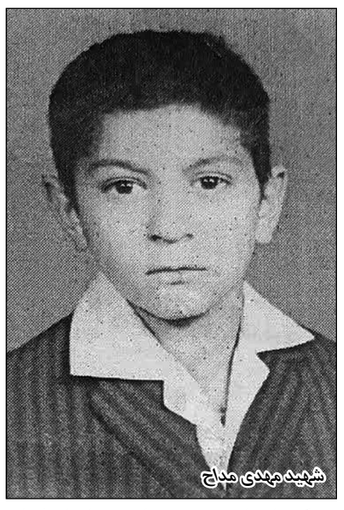
شهید مهدی مداح

گروهان عابس سه دسته داشت به نام‌های: ایمان، جهاد، شهادت که عبدالله به عنوان آرپی‌جی زن و تک تیرانداز، عضو دسته جهاد بود.

وی تواضعی قرآنی داشت و در عین شوخ طبعی، اهل برتر دانستنِ خود نبود.

در آن سال‌ها اذان و قرآنِ عبدالله معمولاً از صداوسیما پخش می‌شد و به این ترتیب در میان مردم نیز شناخته شده بود اما هرگز به دنبال خودنمایی و برتری نبود و از معرفی خود به عنوان یک قاری برتر خودداری می‌نمود و سعی داشت در جبهه‌ها گمنام بماند.

در عملیات‌های بزرگِ فتح المبین، والفجر۸ و کربلای۴ و کربلای۵ حضور داشت.

حضور عبدالله در میان همرزمانش بسیار روحیه بخش بود زیرا هر بار که نیروها دور هم جمع می‌شدند، صدای تلاوت پرشورش به همگان نیرویی فوق تصور و توانی مضاعف می‌بخشید و خستگی و رنجِ روزهای رزم را از جسم و روح‌شان می‌زدود.

آخرین بار که به جبهه بازگشت، مصادف شد با شروع عملیات کربلای۵ که از وسیع‌ترین عملیات‌های دوران دفاع مقدس بود.

عبدالله در بیستم دی ۱۳۶۵ در منطقه شلمچه مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفت و به فیض عظیم شهادت نایل گردید. فاصله شهادت وی با برادر کوچک‌ترش محمدصادق، فقط چند ساعت بود.

شهید حاج‌عبدالله مداح، از قاریان معروف تهران بود. شاید برجسته‌ترین جلساتی که شهید قبل از شهادت در آنجا قرآن تلاوت می‌کرد، در جلسات مجلس شورای اسلامی بود که در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ جلسات با تلاوت او آغاز می‌شد. قبل از شهادت شاگردانی همچون سیدمحمد کرمانی، حاج‌حسین سبزعلی، گرجی و امام‌جمعه را تربیت نمود. از دوران دبیرستانش چندین نوار مداحی در توصیف کربلا موجود است.

همرزمان شهید هنوز هم یاد دارند که چگونه با صوت زیبای خود فضائی معنوی در عملیات‌ها ایجاد می‌کرد. اوج آن در شب قبل از عملیات کربلای ۴ بود که در لشکر۲۷، سوره فتح را با صوت زیبای مصطفی اسماعیل برای رزمندگان تلاوت کرد. آخرین عملیاتی که شهید قرآن خواند عملیات کربلای ۵ بود که در آن به همراه محمدصادق، برادر دیگر خود به شهادت رسید.

شهید محمدصادق مداح

شهید محمدصادق مداح متولد سال ۱۳۴۷ بود.

محمدصادق در دوران مبارزات ضدطاغوت با همراهی برادران بزرگ‌ترش در مبارزات شرکت می‌نمود و با وجود سن کم بدون هیچ واهمه‌ای به ساختن کوکتل مولوتف و شعارنویسی بر دیوارها و... می‌پرداخت.

بعد از انقلاب، وقتی نخستین دبیرستان سپاه در محل لانهٔ جاسوسی آمریکا تأسیس شد، محمدصادق در آن ثبت‌نام نمود و پس از پایان دوره دبیرستان برای ادامه تحصیل راهی قم شد تا به تحصیل دروس حوزوی و طلبگی بپردازد.

محمدصادق جوانی فکور، کم حرف، ورزشکار، درسخوان و اهل نماز شب و عمل به مستحبات بود. وی تمام کارهایش را یادداشت می‌نمود و بر تمام اعمالش مراقبه داشت.

در اواخر سال ۱۳۶۲ و در حالی که ۱۵ ساله بود، برای نخستین بار راهی جبهه شد و در گروهان عابس به عنوان پیک مشغول به خدمت گردید. در ۲۴ بهمن ۱۳۶۴ در عملیات والفجر۸ از ناحیه دو پا مورد

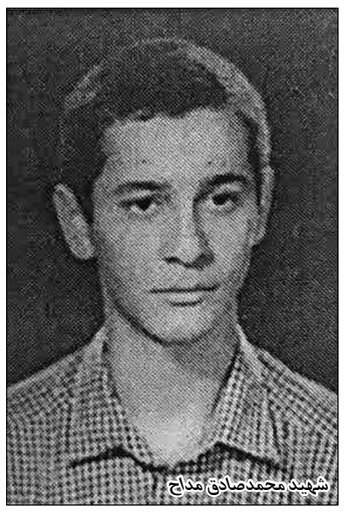
شهید محمدصادق مداح

اصابت ترکش قرار گرفت و به شدت مجروح گردید. تا مدت‌ها قادر به راه رفتن نبود اما به محض بهبودی نسبی مجدداً با شوق و شعف بیشتر راهی جبهه شد. این باز مسئولیت فرهنگی گردان به وی سپرده شد.

محمدصادق مدتی در مقرّ سپاه در میدان حُرّ مشغول بود و پس از شهادتش این مقرّ به نام «شهیدان مداح» نامگذاری گردید.

محمدصادق و عبدالله در گروهان عابس از برترین‌ها بودند و با رفتار نیک و ادب و تواضع قرآنی‌شان، همه حتی فرماندهان را نیز مجذوب خویش می‌ساختند. ماندگارترین خصوصیت این برادران رزمنده، علاقه بسیار عمیق به حضرت امام‌خمینی بود.

محمدصادق مداح پس از ماه‌ها رزم و دفاع و جهاد، در صبحگاه روز بیستم دی ۱۳۶۵ در عملیات کربلای۵ به همراه برادرش عبدالله مداح شهادت رسید.

ما رأیت الا جمیلا

در کتابِ «بهشت در همین حوالی است»، در گفتاری با عنوان «ما رأیت الا جمیلا»، حال و هوایِ معنوی و شورانگیزِ تشییع و خاکسپاریِ شهیدانِ عبدالله و محمدصادقِ مداح و اتفاقاتِ حیرت انگیزِ آن که عظمتِ شخصیت و قهرمان بودن و دریادل بودنِ مادر شهیدان مداح در آن جلوه‌گری نموده است، چنین به تصویر کشیده شده است:

«صبح یک روز سرد زمستانی، چشم خورشید به حیاط خانه‌ای افتاد که پشت درش، مادری خبر شهادت فرزندانش را شنید و دل آواره‌اش آتش گرفت....

خورشید خجالت کشید و سر برد زیر ابرهای خاکستری و از ته دل گریست....

مادر اما کوه بود، کوهی که نه از زوزه باد می‌هراسد و نه در هجوم طوفان خم می‌شود.

عبدالله و جعفر و محمدصادق هر سه در جبهه بودند، اما کسی نمی‌دانست که کدام‌شان به شهادت رسیده‌اند.

بچه محل‌ها و همسایه‌ها به همراه خانواده مداح برای تشییع و خاکسپاری راهی بهشت زهرا شدند.

گفته می‌شد شهدای مداح را داخل یک تابوت قرار داده و از منطقه به تهران منتقل کرده‌اند. جمعیت زیاد بود و پچ‌پچ رنج‌آوری شنیده می‌شد: «خدا صبرشون بده.... سه تا جوون با هم؟ امان از دل مادرشون.»

تابوت شهدا روی دست‌ها می‌رقصید و می‌چرخید و پیش می‌رفت و آوای غمگین اما محکم مردم در گوش شهر می‌پیچید:

«شهیدان زنده‌اند الله‌اکبر
به خون آغشته‌اند الله‌اکبر»
«این گل پرپر از کجا آمده؟
از سفر کرب و بلا آمده»

نسیم، فریاد رسای مردم را به دور دست‌ها می‌برد تا همه بدانند شهدا «عند ربهم یرزقون»اند.

پوسترهای متعددی از حضرت امام(ره) مثل شمعی با هزار پروانه در دست جمعیت دیده می‌شد.

بالاخره مسافران بهشت از دریای جمعیت رد شدند و به اسکله بهشت زهرا رسیدند.

در غسالخانه، عبدالله و صادق در تابوت رویت شدند با نامه‌ای در کنارشان. دستخط جعفر - برادر بزرگ‌تر- بود که نوشته بود خودش عبدالله و محمدصادق را در تابوت گذاشته که به تهران منتقل شوند اما خود در جبهه مانده تا مشغول دفاع از میهن اسلامی باشد.

با دیدن نامه جعفر، تشییع‌کنندگان پی بردند که یکی از سه فرزند رزمنده خانواده مداح هنوز در جبهه‌هاست. برق امید در نگاه مردم درخشید و یکی از میان جمعیت فریاد کشید: «برای سلامتی و پیروزی همه رزمنده‌هامون صلوات».

مردم در اطراف قبرهای نیمه آماده می‌چرخیدند و بعضی تسبیح به دست مشغول ذکر بودند که ناگهان شیرزنی جلو آمد و با نجابتی شگفت، خطاب به مردان گفت: «لطفاً برادرا کمی خلوت کنین... می‌خوام جوونامو خودم توی قبر قرار بدم....»

همه حیرت کردند و ناباورانه چند قدم عقب رفتند.

مادر و این همه طاقت و صبر؟...

مادر و این همه دریا دلی؟...

به احترام این کوه وقار و متانت، مردان راه باز کردند و عقب رفتند.

مادر، پوشیده در ردای عفت و شکیبایی پیش آمد. روی خاک زانو زد، سرش را نزدیک فرزندان شهیدش برد و دقایقی بی‌صدا با آنان سخن گفت، نه اشک ریخت... نه ضجه زد... و نه بی‌تابی کرد... فقط با نهایت آرامش و ارادت، سرمایه‌های جوانی‌اش را به پیشگاه حضرت زهرا(س) هدیه کرد.

فیلم نبود... ساختگی نبود... افسانه نبود...

او «مادر» بود. مادری که بغض و اندوهش را فقط در رثای سرور و سالار شهیدان عیان می‌ساخت و شهادت فرزندانش را افتخار و عزت می‌شمرد، نه داغ و درد...

مادر در حالی که زیر لب زیارت عاشورا می‌خواند، هر دو فرزند شهیدش را در یک روز و یک ساعت به خاک سپرد و از خدا آرامش و صبر طلب کرد.»

یادی از شهدای مظلوم و سرافرازِ غواص

در کتابِ «بهشت در همین حوالی است»، وقایع متعددی از هشت سال دفاع مقدس و عملیات‌ها با جزئیات فروان از آغاز تا پایان جنگ تحمیلی ذکر گردیده است.

از جمله وقایعی که در این کتاب شرح داده شده است، حماسه شهدای غواص در عملیات کربلای۴ است.

کشف پیکر شهدای غواص با دستان بسته در سال ۱۳۹۴، شگفتی بزرگی ایجاد کرد.

۲۸ اردیبهشت ماه سال ۹۴ در مراسم ورود پیکر شهدای تازه تفحص شده به کشور بود که یک خبر بمب خبری بزرگی ایجاد کرد و منشأ یک تحول و آگاهی عظیم در میان مردم شد. خبر این بود: «کشف پیکر مطهر ۱۷۵ شهید غواص دفاع مقدس با دستان بسته». این شهدا که جمعی از غواصان و خط‌شکنان شهید عملیات کربلای۴ بودند. طبق شواهد موجود، این رزمندگان در حالی که بیشتر آنها مجروح بودند، جلوتر از خط مقدم به اسارت دشمن درآمدند و پیکرشان با دست‌ها و بعضاً با پاهای بسته شده در یک گور دسته‌جمعی دفن شده بود.

پس از انتشار خبر کشف پیکرهای مطهر شهدای غواص و بعد از پخش شدنِ تصاویر پیکرهای برخی از این شهدا که دست بسته بودند، شاهد جوش و خروش و خیزشی عظیم همراه با شور و شعوری حیرت‌انگیزِ عمومی و همگانی بودیم و هر کس به گونه‌ای به این شهدا ابراز احترام و ارادت می‌نمود و شدت احساسات به حدی بود که مردم سر از پا نشناختند و مُصرانه خواستارِ تشییع هر چه سریع‌تر دریادلان صف‌شکن و قهرمانانِ ملیشآن شدند.

بیست و ششم خردادماه ۱۳۹۴ تشییع باشکوه و حماسی و تاریخی و غرورآفرینِ ۲۷۰ شهیدِ گمنام که ۱۷۵ نفر آنها شهدای غواص بودند، با حضور فوق‌العاده گسترده و پرشور مردم برگزار گردید.

وداع بی‌نظیر ملت خداجو و شهیدپرور ایران اسلامی تحسین ایرانیان و جهانیان را برانگیخت. رهبر فرزانه انقلاب اسلامی در ساعت پایانی مراسم پیامی پرشور صادر نمودند. در پیام رهبر انقلاب آمده است: «صلوات و سلام خدا بر شهیدان عزیز که مشعل توحید را با ایثار خود برفراز میهن اسلامی برافروختند و صلوات و تحیّات خدا بر شهیدان مظلوم غوّاص که با ظهور و حضور خود، این فروغ خاموش نشدنی را مدد رساندند و پرچم یادهای عزیز و گرانبها و ذخیره‌های معنوی ملّت را با شکوهی هر چه تمام‌تر در کشور برافراشتند. سلام بر دست‌های بسته و پیکرهای ستم‌دیده شما و سلام بر ارواح طیّبه و به رضوان الهی، بال‌گشوده شما. سلام بر شما که بار دیگر فضای زندگی را معطّر و جان زندگان را سیراب کردید....»۱۳۹۴/۰۳/۲۶

اروند غرق خون

در کتابِ «بهشت در همین حوالی است»، در گفتاری با عنوانِ «اروند غرق خون»، روایتِ محمد علی اسفنانی از جزئیات عروج شهدای غواص و عمقِ مظلومیت‌ها و حماسه آفرینی‌های‌شان نقل گردیده است.

آقای اسفنانی یکی از غواصان بازمانده از عملیات کربلای۴ است که در آن زمان ۱۸ ساله بود و به عنوان مأمور آموزشی غواصان در این عملیات حضور داشت و در همان نبرد به افتخار جانبازی نایل آمد.

در کتابِ «بهشت در همین حوالی است»، به نقل از محمد علیِ اسفنانی آمده است:

«پیش از آغاز عملیات کربلای۴، غواصان ما آموزش‌های زیادی دیدند و چون عملیات می‌بایست در سرمای سوزان زمستان انجام می‌شد، این آموزش‌ها بسیار سخت و توان فرسا بودند.

در شب عملیات، نیروها به شلمچه و نهر عرایض رفتند. آن شب ارتباط معنوی در میان غواصان قابل توصیف نبود.

در صبح‌گاه عملیات، ما در دو ستون به سمت جزایر ام الرصاص و بلجانیه حرکت کردیم. شرایط به گونه‌ای بود که نمی‌توانستیم از کپسول اکسیژن استفاده کنیم بنابراین به صورت شناور در عمق آب فرو می‌رفتیم و طناب‌هایی در دست داشتیم تا مسیر را گم نکنیم.

چون منطقه‌ای که از آن عبور می‌کردیم بسیار حساس بود، ابتدا یک گروه پیشتاز به سمت جزایر حرکت کردند تا وضعیت دشمن را بررسی کنند.

من به همراه دسته‌ای دیگر از غواصان به سمت بلجانیه حرکت کردم. شرایط بسیار سختی بود. در سمت راست و چپ و روبه‌روی ما عراقی‌ها بودند و پشت سرمان دریا و این امکان برگشت را بسیار مشکل می‌کرد.

در همین زمان ناگهان هواپیماهای عراقی روی آب منور ریختند و منطقه کاملا روشن شد.

عراقی‌ها ستون‌های‌مان را دیدند و با تمام تجهیزاتی که داشتند ما را به گلوله بستند. گلوله‌ها به سر و صورت غواصان اصابت می‌کرد و بسیاری از آنان در دم شهید می‌شدند. غواصان زخمی هم برای اینکه عملیات لو نرود، صدای‌شان در نمی‌آمد و مظلومانه در آب به شهادت می‌رسیدند.

ما با وجود این وضع همراه با تعداد اندک غواصان باقی مانده به سختی به راه خود ادامه دادیم تا عملیات به نتیجه برسد. بالاخره به بلجانیه رسیدیم و با عنایت پروردگار دژهای اول و دوم و سوم را گرفتیم. سپس به سمت پتروشیمی بصره رفتیم. در این هنگام من از ناحیهٔ سر مورد اصابت تیر مستقیم دشمن قرار گرفتم. در آن لحظات با شهید دقاقزاده و آقای حجازی فرمانده گروهان روبه‌رو شدم که سعی داشتند مجروحان را به عقب برگردانند. ما در آنجا جان پناهی درست کردیم تا بتوانیم برگردیم. مسیرمان پر از سیم‌های خاردار بود و سینه خیز حرکت می‌کردیم. آنجا بود که فهمیدیم بیشتر بچه‌های غواص و اکثر نیروهای رزمنده‌ای که بعد از غواصان با قایق آمده بودند، شهید یا اسیر شده‌اند.

بچه‌های گردان یاسین هم که در میان نیزارهای جزیره ماهی محاصره شده بودند، ۸ روز مقاومت کردند و سرانجام از ۱۲۰ رزمنده، تنها ۴ رزمنده بازگشتند.

بعدها در عکس‌هایی که روزنامه‌های عراقی منتشر کرد، دیدیم که دشمن بعثی، اسرای غواص ما را با دست‌های بسته تیرباران کرده است.

۳۰ سال بعد در اردیبهشت ۱۳۹۴، پیکر ۱۷۵ غواص دریادل توسط تیم تفحص شناسایی و به وطن برگردانده شد. نام این شهدا سال‌ها در میان شهدای مفقودالاثر بود و همگی از غواصان خط‌شکن عملیات کربلای۴ بودند که مظلومانه با دست و پای بسته به صورت جمعی توسط دشمن متجاوز و جنایتکار مدفون شده بودند. برخی از این شهدا هیچ جراحتی نداشتند و زنده به گور شده بودند.

مظلومیت شهدای کربلای۴، تداعی‌کننده غربت و مظلومیت اباعبدالله‌الحسین و یاران باوفایش در روز عاشوراست.»

خدا هست و دیگر هیچ

ابوالقاسم محمدزاده

می‌خواستم برای این روزهای غزه، حرفی و شعری گفته باشم، کلمات کم آوردند و قلم از حرکت ایستاد و واژه‌های شجاعت، مردانگی، حب‌الوطن، ارزش‌های انسانی و دینی نمود پیدا کردند و من، عاجز از نوشتن شدم.

مسجد را بمباران می‌کنند اما در سایه ویرانه‌هایش نماز جماعت برپا می‌شود یعنی خدا هست و دیگر هیچ....

بیمارستان بمباران می‌شود و هزاران نفر به شهادت می‌رسند اما موشک شلیک می‌شود تا ثابت کند هنوز رزمنده هست، غیرت هست، شجاعت هست چون خدا هست و دیگر هیچ....

مجروحین را به بیمارستان می‌آورند. مجروح کودک است اما امکانات دارویی، امکانات بیهوشی و آرام‌بخش نیست و کودک زیر تیغ جراحی قرآن می‌خواند تا درد را تاب بیاورد، ایمان و اعتقاد هست، چون خدا هست و دیگر هیچ....

از خودم می‌پرسم؛ من کجای کارم؟ و دیگران کجایند؟ هرچند غیرت هست، مردانگی هست، شجاعت هست، پایمردی هست، ایمان هست و اعتقاد به جهاد. مگر نه این که خداوند فرموده است؛ «ان تنصروالله ینصرکم و یثبت اقدامکم» پس خدا هست و دیگر هیچ....

فرق داره مَرد باشی و غیرت داشته باشی و حتی زیر آتش دشمن حرامزاده، مراقب ناموس مسلمین باشی، آماده باشی و به یاد حاج قاسم شهید بیفتی که در آخرین نوشته‌اش که به درد این روزها می‌خورد قلم زده بود؛ «خود را سرباز در خانه هر مسلمانی می‌بینم که در معرض خطر است و دوست دارم خداوند این قدرت را به من بدهد که بتوانم از تمام مظلومان عالم دفاع کنم، نه برای اسلام عزیز جان بدهم که جانم قابل آن را ندارد، نه برای شیعه مظلوم که ناقابل‌تر از آنم، نه نه... بلکه برای آن طفل وحشت‌زده بی‌پناهی که هیچ ملجأیی برایش نیست، برای آن زن بچه‌به‌سینه چسبانده هراسان و برای آن آواره در حال فرار و تعقیب، که خطی خون پشت سر خود بر جای گذاشته است می‌جنگم.

عزیزم من متعلق به آن سپاهی هستم که نمی‌خوابد و نباید بخوابد. تا دیگران در آرامش بخوابند. بگذار آرامش من فدای آرامش آنان بشود و بخوابند.

خیلی خسته‌ام. سی سال است که نخوابیده‌ام اما دیگر نمی‌خواهم بخوابم. من در چشمان خود نمک می‌ریزم که پلک‌هایم جرأت بر هم آمدن نداشته باشد تا نکند در غفلت من آن طفل بی‌پناه را سر ببرند.»

یقینا می‌دانست که خدا هست و دیگر هیچ....

و چنین است، با همه آنچه در فلسطین و غزه رخ می‌دهد و بر مظلومیت آنان دنیایی نظاره می‌کنند تنها می‌توان گفت که خدا هست....

خدا هست که چنین غیرت و همت جهانیان را برانگیخته که هر روز مدافعان و هواداران ملت مظلوم فلسطین در پهنه دنیا، حتی قلب استکبار فزونی پیدا می‌ک